



سُک سُک

• آمنه صادقی

• تصویرگر: آناهیتا لیموئی

بچه قورباغه به مامانش گفت: «من قایم می شم، تو پیدام کن.» بعد جَست زد و پشت سنگ قایم شد. مامان قورباغه سرش را این طرفی کرد و گفت: «دیدمت! سُک سُک!» بچه قورباغه پرید پشت بوته. بوته ها تکان تکان خوردند. مامان قورباغه سرش را آن طرفی کرد و گفت: «دیدمت! سُک سُک!»

بچه قورباغه رفت زیر یک برگ. باد وزید. برگ کنار رفت و کله ی بچه قورباغه آمد بیرون. مامان قورباغه گفت: «دیدمت! سُک سُک!»



بچه قورباغه گفت: «این دفعه جایی قایم می شم که نتونی پیدام کنی.»

بچه قورباغه تونلی پیدا کرد. جَست زد و رفت توی تونل.

مامان قورباغه همه جا را گشت. بچه قورباغه را پیدا نکرد.

فیل خوابیده بود. خرطومش خارید و هاپچی عطسه کرد.

بچه قورباغه پرید بیرون. اُفتاد روی سر مامان قورباغه

و گفت: «سُک سُک! دیدی این دفعه نتونستی

پیدام کنی!»

